

نسخه پیچی خرگوش های بدهکار

زری محکم تکیه داد به میل، «چرا اقلی زدی روی زمانش؟! مهم اینه که من واقعا پرحرف نیستم. لاقل از وقتی که یادم میاد...» دکتر گفت، «خب اینکه می گی از وقتی که یادم میاد، یعنی حدوداً چه زمانی؟» زری کمی فکر کرد، «یست بشیم؟» دکتر با تعجب پرسید «چی؟»

زری لبخند زد، «یعنی برگردیم

به اون وقتی که من در خانواده ای فلان و بهمان دیده به جهان گشودم! شما بیا و فکر کن که من از اون وقت پرحرف بوده ام تا امروز که هجده سالمه، این جور ی لاقل هر نسخه ای که پیچی، خیالمون راحت که چیزی رو از دست نداده ایم!» دکتر متعجب به زری نگاه کرد، «اولا نسخه نداره! ثانیا اگه پرحرف نیستی، چرا دنبال نسخه ای؟ ثالثاً مثل اینه که بگی برای یه آب ریزش بینی ساده، عمل قلب باز بکنیم که خیالمون راحت بشه! نمی شه که!» زری با طعنه گفت، «اولاً، یه جور ی می گی عمل قلب باز که اگه یکی ندونه، فکر می کنه حالا انگاری قراره چه کار کنی؟» ثانیاً، حالا خوبه حتی نمی تونی به استامینوفن هم بنویسی برام! ثالثاً، بهت حسودی ام می شه، می تونی با خیال راحت هر قدر دلت می خواد حرف بزنی و طرف مقابلت، اومده که بشنوه. رابعاً، بده که دارم می گم از اون کودکی که دقیقاً نمی دونم کجای کودکیه، بزنی به حسابم! به نفعته، تعداد جلسات بیشتر، درآمد بیشتر! خامساً، خدایی خوش یه حالت! کیف داره که آدم مثل تو از گوش و دهنش پول دربیاره!» دکتر نفس عمیقی کشید و چیزی نگفت، زری وقتی سکوت دکتر را دید، حرفش را ادامه داد، «حتماً شنیدی که می گن فلان دکتر معجزه می کنه، منظورشون شعیده باز یه ولی مراعات می کنند و می گن معجزه. عینهو

مسافر نوشت

آخرین فرصت دیدار

رابطه میان یک راننده و مسافر عمر بسیار کوتاهی دارد. از چند دقیقه تا نهایتا یک ساعت. به همین علت پس از رسیدن به مقصد راننده و مسافر یکدیگر را فراموش می کنند و تمام. در این بین اما برخی مسافران هستند که با وجود عمر کوتاه هم کلامی با ایشان هیچ وقت از یاد نمی روند.



مجدد رضا امامی
داستان نویسن

سن و سال مرد مسافر به پنجاه سال می رسید. عینک ضخیمی به چشم داشت و بر خلاف موهای بلند سفید، ریش یک سانتی سیاه داشت. در ترافیک سرسام آور سر شب گرفتار شده بودیم و میلی متر میلی متر جلو می رفتیم. مرد کنار دستم نشسته بود و طبیعتاً آنچه را که من شاهدش بودم او هم مشاهده می کرد. برای همین هم وقتی گفت: اگر امکانش هست سریع تر حرکت کنی. با تعجب برگشتم و نگاهش کردم. اما وقتی پس از چند دقیقه دوباره جمله اش را تکرار کرد، کلافه شدم و ترمز دست را کشیدم و گفتم: به نظرم اگر پیاده بروید زود تر به مقصد می رسید. با وجود حجم عظیم ماشین های جلویی خیلی هم بیراه نگفته بودم. بدون اینکه ابراز کند در چهره اش نوعی تشویش و خواهش پیدا بود. به آهستگی و از سر ناامیدی گفت: اگه تا نیم داشته باشی پیش نباشم شاید دیگه هیچ وقت فرصت دیداری نباشه. من نمی دانستم از چه کسی

ادامه یادداشت

...چندی پیش نمایشگاهی از آثار هنری هرات در مشهد برگزار شد که بسیار هم جالب و عالی بود. ولی هنرمندانی که در این نمایشگاه حضور داشتند، می گفتند که بسیاری از آثار هم به دلیل موانع گمرکی نتوانست از مرز عبور کنند و در این نمایشگاه عرضه شود. همین مشکل را در عرصه کتاب هم کمابیش داریم. کتاب های چاپ افغانستان امکان عرضه در بازار کتاب ایران را ندارند.

جامعه مهاجر البته این مشکلات را ندارد و آثارش را می تواند در همین ایران تولید و عرضه کند. ولی باز مشکلات دیگری هست. از جمله موانع صنفی و شغلی و اقتصادی و از همه بدتر، نبود اعتماد به نفس. رویداد فرهنگی «ماه امت» که ماه مبارک امسال در گلشهر برپا شد، نشان داد که جعفر این ظرفیت ها هست و جقدر استعداد این تبادل فرهنگی زیاد است. به شرط اینکه موانع قانونی نبوده و حمایت ها و دل گرمی های وجود داشته باشد که یه هر دو جامعه ایران و افغانستان، این را بقبولانند که با همه تنگناهای سیاسی و اقتصادی و با همه موانع قانونی نیز، می شود متاع فرهنگ را به عنوان متاعی بی مرز به همدیگر عرضه کرد.

درجات هوا	 ۲۰٪ ۱۴°↓
-----------	--

۳۱°↑

یادداشت کرد و بعد گفت: پس

یعنی اختیار اینکه چقدر حرف بزنی رومی تونی داشته باشی! زری سکوت کرد. چند ثانیه بعد، دکتر دوباره سؤالش را تکرار کرد ولی پاسخی نگرفت. دکتر کلافه پرسید «چی شد؟ چرا چیزی نمی گی؟!» زری باز هم چند دقیقه ای سکوت کرد. دکتر از سؤال پرسیدن منصرف شد، به محض اینکه خودش را روی صندلی ول کرد زری گفت «نگرفتی قضیه رو؟! خواستم قضیه اون «من هم، رو بهت نشون بدم که خب متأسفانه دوزاری ات تصادفیه!» دکتر گیج شده بود ولی به روی خودش نیاورد، زری درجا گفت «می تونی خفه شی؟!» تعجب دکتر بیشتر شد، «بله؟!» زری خندید، «ترش نکن، خواستم واکنشت رو ببینم و با واکنش خودم مقایسه کنم!» دکتر آرام شد، «کی بهت این رو می گه! مامان و بابات؟» زری لحنش را جدی کرد، «نه بابا! بقیه! اون ها که چیزی نمی گویند...» زری کمی بغض کرد. دکتر چیزی نگفت. زری ادامه داد «من تک فرزندی، بچه یه زن و شوهری که مادرزادی، کر و لال اند. می دونی دکتر؟! من خیلی گوش و دهن از دنیا طلبکارم. این اولین بار یه که توی عمرم اومده ام مشاوره. الکی به مامانم –همون که اون بیرون نشسته- گفتم که معلم گفته باید یه جلسه برم مشاوره. می خواستم مژه به عالمه حرف زدن بدون پرچسب خوردن و فحش شنیدن رو بچشم...»



روزنامه نگار
سید محمد رضا هاشمی

تحصیلات خود را ابتدا در دولت آباد آغاز کرد و سپس

در حوزه علمیه اصفهان درس خود را ادامه داد. او زمانی که ۱۴ سال داشت همراه با پدر راهی نجف شد. سه سال بعد پدر از نجف به اصفهان بازگشت اما محمدعلی همچنان به تحصیل در نجف ادامه داد و وارد مدرسه صدر نجف شد. از پدرش نقل شده است که وقتی داشت از فرزندش جدا می شد، پیش از ترک نجف او را نخست امیرالمؤمنین

امام علی^(ع) و از آن پس به آیت...

شیخ محمدحسین دهقانانی

سپرد. او در این دوران نزد

عالمانی چون آیت...

مدرس، آیت...، مجتبی

لنکرانی، آیت... حاج

شنبه

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

ميثاق نامه اخلاق حرفه‌اي

ميثاق نامه اخلاق حرفه‌اي

اول شخص

در فراق عالمِ خَیر

درباره عالم فرزانه، مرحوم آیت...! حاج شیخ محمدعلی ناصری دولت آبادی که دیروز به دیدار حق شتافت



رمضان سال بعد، شاید جای خالی آیت...! محمدعلی ناصری بیش از هر جای دیگر، در مسجد کمزین اصفهان به چشم بیاید، مسجدی که پای منبری هایش از درس اخلاق این فقیه فقید محروم می ماندند. بعضی ها زندگی شان برکت خاصی دارد، برکتی که به واسطه آن خیرش به دیگران هم می رسد. در واقع هم در زندگی شخصی خود موفق و کامیاب هستند و هم خیرشان به دیگران می رسد. حالا در این دنیای وانفسا از دست دادن چنین سرمایه هایی ضرری است که جبرانش ممکن نیست و آدم یاد همان مثل معروفی می افتد که «تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند نراید، صبح روز جمعه بود که خبر درگذشت آیت...! محمدعلی ناصری منتشر شد. خبری که در ابتدا مانند اخبار دیگر به نظر می رسید اما وقتی کمی درباره زندگی با برکت ایشان می خوانیم تازه متوجه می شویم دنیا چه کسی را از دست داده است. آیت...! ناصری در سال ۱۳۰۹ در اصفهان متولد شد. شیخ محمدعلی تحصیلات خود را ابتدا در دولت آباد آغاز کرد و سپس



روایت روز

از میان هزاران هزار، یکی می شود جهان پهلوان

روایتی متفاوت برای غلامرضا تختی به مناسبت زادروزش



خودش تاب می خورده تا فراموش کند حسرت روزهای رفته را...

می گویند تختی در کنار ورزش و شغل اداری اش در راه‌های، یک باغ بزرگ گل هم داشته که اغلب در آن رز و لاله می کاشته. گل ها بهانه معاشرت تختی بود با آدم‌ها. مردم که دور تختی جمع می شدند، به رسم محبت گل ها را شاخه شاخه تقدیم آدم‌ها می کرد. از هر ۱۰ دسته چند شاخه برای شهلا، همسرش که لایذ در خانه کنار پسر کوچکشان بایک چشم به راه آمدنش بود، باقی می ماند.

شاید اگر غلامرضا، ورزش را از وسط دایره زورخانه و آن قدر دور



- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی:
- صاحب امتیاز و مدیر مسئول:
- شهرداری مشهد:
- مدیر عامل:
- سید میثم موسوی مهر
- سردبیر:
- سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: مه‌لن‌شه‌د،
- نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی:
- ۵ - ۳۷۲۸۸۸۱۱
- نمایی: ۳۷۲۲۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

کارتون شهر



در باب پایین بودن سرانه خرید کتاب و مطالعه

رضا چنگی

شوخی بی شوخی

روش های مقابله با بحران آب!



مدیرعامل شرکت آب وفاضلاب مشهد با روزنامه شهرازا مصاحبه کرده و گفته است که سال آینده با بحران جدی آب روبه‌رو خواهیم بود. خوشبختانه شواهدی وجود دارد که نشان می دهد خیلی ها واقعا بحران آب را جدی گرفته اند.



روزنامه نگار
فری محمدری

❖ اگر سوار اتوبوس یا قطار شهری شوید بوی عرق خیلی ها از راتان می دهد، این یعنی آن ها آن قدر به مقوله آب اهمیت می دهند که حتی یک لحظه زیر دوش نمی روند.

❖ قبلا شهرهای کارخانجات به وسیله آب نازک تر می شدند، اما هم اکنون این مدل استفاده از آب از سکه افتاده است و فقط ارتفاع شیر داخل بطری چند سانتی متر پایین آمده است.

❖ یکی از عوامل مؤثر در کم شدن آب و منابع زیرزمینی، وجود انسان است. برخی خودروسازان داخل که برای کمتر مصرف شدن آب اهمیت قائل هستند خودروهایشان را طوری می سازند که این مصرف کنندگان آب، یعنی انسان ها با آن در جاده ها از بین بروند.

❖ برخی مسئولان هم چون در جریان هستند منابع آبی کشور با بحران روبه‌روست سعی می کنند به سهم خود آب مصرف نکنند و این مهم ش‌دنی نیست مگر اینکه تحت عنوان سفرهای سیاسی و اقتصادی به کشورهای دیگر بروند تا از منابع آبی کشور خودمان، علت بکاهدن‌ده از منابع آبی کشور خودمان، علت اینکه برخی مذاکرات هم طول می کشد نیز

همان توجه به منابع آبی کشور است.

❖ دست شویی های بین راهی هم نشانگر آن است که هنوز خیلی افراد حتی یک قطره آب هم استفاده نمی کنند!

مناجات و حکایات

خدا! یا بر محمد و آتش درود فرست و عافیت را بر من ببوشان و سراپایم را به عافیت ببوشان و به عافیت محفوظم دار و به عافیت ارزشمند و عزیزم دار و بر من به عافیت احسان کن و به عافیت بر من صدقه ده و عافیت را به من ببخش و عافیت را بر من بگستران و عافیت را برایم سبایسته گردان و در دنیا و آخرت بین من و عافیت جدایی میندار.

صحیفه سجاده‌ی بخشی از دعای ۲۳، دعا برای عافیت و شکر بر آن